

ادامه جنایات جنگی امپریالیسم یانکی در افغانستان

در واپسین ساعات نهم تیرماه جنگنده های ب. ۵۲ نیروی هوایی آمریکا دست به یک جنایت جنگی دیگر در افغانستان زدند . چندین بمب دریک روستا به نام دهرادود در جنوب غربی ارزگان فروریخته شد، در نتیجه دست کم صد تن از مردم غیر نظامی و بی دفاع افغانستان جان خود را از دست دادند. رسانه های بزرگ سمعی و بصری و نوشتاری سرمایه داری که همچون سگان زنجیری در خدمت طبقه انگل و قلیل بورژوا هستند، بار دیگر با استفاده از الفاظی مانند "بمب گم شده منجر به مرگ چند غیر نظامی شد" یا " نظامیان آمریکایی مرتکب اشتباه دیگری شدند" در پی توجیه این جنایت دهشتناک برآمدند و سپس شمار کشته شدگان را کاهش دادند . گویی کم کردن تعداد آنان از قباحت جنایت خواهد کاست. اما این فقط رسانه های "اطلاع رسانی" امپریالیستی نبودند که در توجیه گری جنایت نوین یانکی ها گوی سبقت را از یکدیگر ربودند. اکنون عالی ترین مسئولان دولت افغانستان که ملغمه ای از اسلام گرایان "ائتلاف شمال" و مجاهدین و دست نشاندهان مستقیم آمریکا از جمله کرزای و قانونی و عبدالله هستند نیز به توجیه و حمایت از جنایات امپریالیست های آمریکایی و انگلیسی می پردازند. مثلا یک نفر که خبرگزاری فرانسه وی را "یک مقام بلند پایه دولت افغانستان" توصیف نمود در مصاحبه ای با این خبرگزاری در دهم تیرماه گفت که اطلاعات غلطی به " ائتلاف ضد تروریسم " داده شده بود و بمباران هم به تبع آن اشتباه صورت گرفته است! این "مقام بلند پایه" اشاره به مسئولان آمریکایی داشت که اعلام کردند که بمباران ارزگان در پی شلیک های پدافند هوایی بوده است. اما در واقع موضوع از این قرار بود که در یک عروسی، مدعوین در طی جشن اقدام به تیراندازی هوایی می کنند و هیچ گونه پدافند ضد هوایی در کار نبوده است. زیرا همین جنایتکاران جنگی آمریکا در طی جنگ خلیج و تجاوز به یوگسلاوی و افغانستان از "جنگ تمیز" و موضعی خود بسیار سخن گفته اند و دقت ماهواره های جاسوسی خود را که قادرند از هزاران کیلومتر ارتفاع حتی یک شماره خودرو رانیز تشخیص دهند به رخ جهانیان

صفحه ۲

بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت

سومین سالگرد جنبش دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸ ۳

هیاهو بر سر یک سخنرانی

به کروی نامی نویسد واردات خود را به عنوان یک مسلمان متدین نسبت به آخوندهای "عالم" و "اصلاح طلب" امثال کروی ابراز می دارد. با این همه وی به دادگاه جلب می شود و ماجرا همچنان ادامه دارد. این همه غوغا برای چیست ؟

آعاجری عضو سازمانیست که در پایه گذاری و تحکیم پایه های حکومت اسلامی، شکست انقلاب ایران و سرکوب و کشتار مردم ایران، نقش مهمی ایفا کرده است. هنگامی که مردم ایران بار دیگر به مبارزه ای علنی و آشکار علیه رژیم برخاستند، تکاپوی همه جانبه ای را برای نجات رژیم آغاز کرد و در واقع به

صفحه ۸

پنج سال پس از وعده و وعیدهای خاتمی و گروه های دوم خردادی به مردم ایران در مورد "اصلاحات"، "آزادی"، "جامعه مدنی" و "حرمت انسانی" و لاف و گزاف گویی هایی از این دست، تازه حجم قابل ملاحظه ای از مطبوعات رژیم به پی آمدهای یک سخنرانی اختصاص یافته است که آعاجری عضو سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی و از گروه های پرو پاقرص طرفدار خاتمی در یک جمع دانشجویی ایراد کرده است. گله های حزب الهی با شعار اعدام باید گردد در خیابانها به راه افتاده اند. دستگاه قضایی به خواست امت حزب الله حکم جلب صادر می کند. آخوندهای هر دو جناح این سخنرانی را محکوم می کنند. آعاجری

طرح آمریکایی - اسرائیلی علیه مردم فلسطین

و حملات نظامی به مناطق فلسطینی را تشدید نمود، روشن بود که هدف وی برهم زدن تمام توافقات میان دولت اسرائیل و دولت خود مختار فلسطینی، و واداشتن فلسطینیان به پذیرش طرحی جدید است که مورد توافق آمریکا و اسرائیل قرار دارد. به منظور تحقق این هدف، رژیم اسرائیل با یک رشته تعرضات نظامی، مجدداً مناطقی را که بر طبق توافقات پیشین به دولت خودگردان واگذار شده بود، به اشغال در آورد، کشتار و سرکوب مردم فلسطین را تشدید نمود و با درهم شکستن ارگان های اقتدار دولت خود مختار، زمینه را برای از بین بردن آن فراهم ساخت. وقتی که بخش نظامی این طرح سیاسی به مرحله اجرا درآمد، نوبت دولت آمریکا و بوش بود که بخش مکمل این طرح را به مرحله اجرا در آورد. از آنجایی که دولت خود مختار به رهبری عرفات از سوی دیگر دولت های جهان به رسمیت شناخته شده بود، این آمریکا بود که می توانست خواهان سرنگونی و برکناری آن شود. چون هم قدرت آن را در عرصه بین المللی دارد و هم این که

طرح مشترک آمریکایی - اسرائیلی برای سرکوب جنبش مردم فلسطینی، با اظهارات بوش در مورد برکناری دولت خودگردان فلسطینی به رهبری عرفات وارد مرحله نوینی شد. از وقتی که شارون در راس قدرت قرار گرفت

در این شماره

قطعه نامه عمومی

۵ **سینار بین المللی کمونیستی (۲)**

بحران شرکت وردکام و

۴ **بیکار سازی ۱۷۰۰۰ کارگر**

اخباری از ایران

۴

صفحه ۲

ادامه جنایات جنگی امپریالیسم یانکی در افغانستان

کشیده اند. لذا "اشتباه" گرفتن چند تیر هوایی یک جشن عروسی به جای دفاع ضد هوایی نیروهای باقی مانده القاعده یاوه - هایی بیش نیست.

از پاییز گذشته که نیروهای آمریکا و انگلستان اقدام به تجاوز نظامی به افغانستان نموده اند این نخستین باری نیست که به بهانه مبارزه با طالبان و القاعده مردم بی دفاع و غیر نظامی کشتار می شوند. تقریباً دو ماه پیش نیروی هوایی آمریکا بمب‌هایی را به روی شش اتومبیل در شرق افغانستان ریخت. شصت نفر غیر نظامی افغان در این اقدام وحشیانه کشته شدند که در میان آنان اجساد چند زن و بچه که زنده زنده سوخته بودند دیده شد. در بهمن گذشته یک خودروی نظامی انگلیسی در غرب کابل بدون ایست دادن به سوی یک تاکسی شلیک کرد که با سرعت یک زن آستن را به بیمارستان می برد. در این تیراندازی برادر شوهر این زن دردم کشته شد و وی واداره وضع حمل در محل تیر اندازی گردید. مسئولان نظامی انگلستان تنها کاری که کردند این بود که افسر خود را به سرعت از افغانستان خارج کردند و گفتند که وی پنداشته است که روشن و خاموش شدن چراغ تاکسی مذکور نشان از حمله اعضای القاعده است!! هر چند که مردم افغانستان از سرنوشتی رژیم ضد بشری و فوق ارتجاعی طالبان مسرورند اما این بدین معنا نیست که آنان نیروهای نظامی امپریالیستی را که اکنون افغانستان را به اشغال خود در آورده اند به عنوان آزاد کنندگان خود می پندارند. زیرا مردم افغانستان می دانند که طالبان رامتحدان آمریکا یعنی رژیمهای پاکستان و عربستان سعودی و امارات متحده عربی ساختند و پرداختند و شبکه القاعده هم تماماً ساخته و پرداخته آمریکاست. مردم افغانستان به خوبی می دانند که حضور آمریکاییان در این کشور نه برای تامین امنیت آنان بل برای دفاع از منافع خود می باشد. کیست که نداند که امپریالیسم آمریکا به افغانستان آمده است تا با حمایت از استقرار یک حکومت کاملاً دست نشانده خود، راه عبور منابع عظیم گاز و نفت

طرح آمریکایی - اسرائیلی علیه مردم فلسطین

آشکارا ضوابط و قراردادهای بورژوازی را در عرصه بین المللی زیر پا می گذارد. لذا بوش در یک سخنرانی خواهان برکناری یاسر عرفات و جایگزینی او توسط یک رهبری دیگری شد. او گفت که عرفات در توافق‌های مربوط به صلح هیچ نقشی نخواهد داشت و فلسطینیان باید رهبران جدیدی برگزینند. روشن است که وقتی بوش به عنوان نماینده سیاسی امپریالیسم آمریکا خواهان برکناری عرفات و یک رهبری جدید به جای وی می گردد، ارتجاع سیاسی را به عنوان یکی از مختصات سیاسی امپریالیسم به نمایش می گذارد. مردم فلسطین به تعبیر امپریالیست‌ها می توانند از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار باشند و نه این که نمایندگان را که خود می خواهند برگزینند. از این روست که بوش به مردم فلسطین می گوید باید رهبران جدیدی انتخاب شوند که تسلیم ترور نمی شوند، والا امید به تشکیل یک کشور فلسطینی نخواهد بود. در واقع این بدان معناست که اولاً مردم فلسطین باید رهبرانی را برگزینند که هرگونه مبارزه آنها را به خاطر حق تعیین سرنوشتشان سرکوب کند. ثانیاً - مورد تأکید آمریکا و اسرائیل باشد و طرح آنها را بپذیرد. این در واقع مکتب پروژه ای است که تا کنون شارون پیش برده است. اکنون طرح آمریکایی - اسرائیلی در مورد مسئله فلسطین در بخش نخست خود به مرحله اجرا درآمده است. می ماند بخش دوم که مردم فلسطین باید طرح دیکته شده آمریکا و اسرائیل را در مورد به اصطلاح کشور فلسطینی که چگونگی اش را آمریکا و اسرائیل تعیین خواهند کرد بپذیرند. اینجاست که معضل آمریکا و اسرائیل تازه ظاهر خواهد شد. بعید به نظر می رسد که در جنبش فلسطین، آمریکا و اسرائیل بتوانند کسانی را مطلوب تر از یاسر عرفات و دیگر رهبران کنونی را پیدا کنند، چون هم اهل سازش و بده بستان بودند و هم در محدوده‌ای در میان مردم فلسطین اعتبار و اتوریته داشتند. اما کار با آنها پیش نرفت، به این علت که اسرائیل حاضر نشد، حق مردم فلسطین را در تعیین سرنوشت خود بپذیرد و لاقلاً مناطق اشغالی جنگ ۶۷ را تخلیه کند. در فلسطین شرایطی نظیر افغانستان وجود ندارد که آمریکا کمرزای فلسطینی را در راس قدرت قرار دهد. لذا چنین به نظر می رسد که پس از یک دور اعمال فشار به دولت خودمختار، باز هم طرف مذاکرات آنها همین دولت خودمختار گیریم با اندکی تغییر است. اما اینان نیز زیر فشار مبارزه مردم نمی توانند طرح جدید آمریکایی - اسرائیلی را بپذیرند و به فرض پذیرش قادر به پیاده کردن آن نیستند. لذا این طرح با شکست روبروست و راه خروجی از جنگ و کشتار و درگیری نیست. مگر آن که حق مردم فلسطین در تعیین سرنوشت خود به رسمیت شناخته شود.

جمهوری های سابق شوروی را به سوی اقیانوس هند هموار و امن کند؟ دولت حامد کرزای هم اکنون که پس از لویه جرگه از حالت موقتی خود خارج شده برای تامین همین منافع از سوی امپریالیست ها و به ویژه امپریالیست های یانکی برگزیده شده است. دولت وی می خواهد با تامین سلطه قوم پشتون، "آشتی دادن" دیگر ملل افغان با این تسلط و به ویژه دفاع بدون قید و شرط از منافع آمریکا در این منطقه استراتژیک جهان، سیاستهای امپریالیستی را به پیش برد. اما وی حتی نتوانسته امنیت جانی اعضای دولت خود را تامین کند. ترور وزیر جهانگردی و معادن حامد کرزای که همین افغانستان با اعمال سیاست های دیکته شده از سوی امپریالیست‌ها و به ویژه آمریکایی تثبیت خواهد شد. به همین جهت است که امپریالیسم یانکی هر از چند گاهی برای منکوب کردن مردم افغانستان به بمباران - های کور از قبیل بمباران نهم تیرماه می پردازد و غیرنظامیان را کشتار می کند تا نه فقط خود را مسلط نشان دهد بلکه با کشتار مردم بی دفاع از آنان زهرچشم بگیرد. در افغانستان هم استثنایی در کار نخواهد بود، مادام که توده های مردم خود در سرنوشت شان دخالت مستقیم ننمایند، امنیت و آزادی نخواهند داشت. وقت آن رسیده است که مردم افغانستان که دیگر از بیست و سه سال جنگ داخلی بین نیروهای اسلامگرا ضله شده اند و اکنون کشورشان را عملاً در اشغال نظامی هارترین امپریالیست ها می بینند به میدان بیایند و سرنوشت خویش را به دست بگیرند.

کمک مالی رسیده

دانمارک

Skive ۱۵۰ کرون

نشریه کار

ارگان سازمان فدائیان (اقلیت) را بخوانید



بیانیه سازمان فدائیان (اقلیت) به مناسبت سومین سالگرد جنبش دانشجویی تیرماه ۱۳۷۸

دانشجویان مبارز!

جنبش دانشجویی در ایران از همان آغاز موجودیت خود، همواره نقش ارزنده‌ای در جنبش آزادی خواهانه مردم مبارز و مبارزه علیه اختناق و ارتجاع ایفا نموده است. دانشگاه‌های ایران همواره سنگر مبارزه علیه دیکتاتوری‌های عریان حاکم بر ایران بوده‌اند. نقشی که دانشجویان دانشگاه‌های ایران در مبارزه علیه استبداد و اختناق و سرکوب رژیم سلطنتی و در جریان سرنگونی آن ایفا نمودند، صفحه‌ای درخشان و جاودانه در جنبش دانشجویی است. همین خصلت مبارزه جویی، آزادی خواهی و دفاع اکثریت بزرگ دانشجویان از آرمان‌های سوسیالیستی کارگران و مطالبات توده‌های زحمتکش و ستمدیده چنان هراسی در دل مرتجعین اسلام‌گرا نیز پدید آورد که جمهوری اسلامی به محض استقرار، یکی از اهداف خود را سرکوب این جنبش قرار داد. لذا با سازماندهی ضد انقلاب فرهنگی، سرکوب خونین دانشگاه‌ها را در دستور کار قرار داد. دهها دانشجو به قتل رسیدند، هزاران استاد و دانشجو اخراج شدند و صدها تن روانه زندان‌ها شدند. رژیم در این خیال خام به سر می‌برد که با این سرکوب وحشیانه می‌تواند جنبش دانشجویی را نابود کند. اما به رغم تمام سرکوب، کشتار و اختناق، باردیگر اعتراض و مبارزه توده‌ای وسعت گرفت و همراه با اعتلاء مجدد جنبش توده‌ای، جنبش دانشجویی نیز اعتلائی نوین یافت. پاسخ رژیم، یورش وحشیانه به کوی دانشگاه در ۱۸ تیر بود. رژیم تصور می‌کرد که با این سرکوب، باردیگر دانشجویان را خفه خواهد کرد، اما اوضاع دیگر به روال سال ۵۹ و دهه ۶۰ نبود. این اقدام وحشیانه رژیم، اعتراض و مبارزه وسیع‌تر دانشجویان، کشیده شدن مبارزه به سطح خیابان‌ها و رودررویی آشکار آنها را با رژیم در پی داشت. هرچند که مرکز اصلی جنبش در تهران بود، اما تمام دانشگاه‌های سراسر ایران را فراگرفت. گستردگی این جنبش و حمایت توده‌ای از آن به سطحی رسید که تهران به روزهای قیام بهمن شبیه شده بود. رژیم پس از چهارروز با بسیج نیروهای سرکوب از سراسر ایران، توانست این جنبش را عجالتا مهار کند. این سرکوب هرچند که از اعتلاء جنبش دانشجویی کاست، اما بازهم نتوانست آنرا از پای درآورد و شکست دهد. این جنبش به حیات و مبارزه خود ادامه داد.

جنبش دانشجویی تیر ماه ۱۳۷۸ تنها از زاویه مبارزات دانشجویان علیه رژیم حائز اهمیت نبود، بلکه از جهات دیگر نیز نقش مهمی ایفا نمود.

پیش از قیام دانشجویی تیرماه، نه فقط گروه‌گیری از دانشجویان بلکه بخش وسیعی از توده مردم که فاقد تجربه سیاسی و آگاهی بودند، در این پندار به سر می‌بردند که در پی انتخابات ۲ خرداد، امکان اصلاح رژیم از درون پدید آمده و خاتمی تافته‌ای جدابافته از کل حاکمیت است. هنگامی که دانشجویان به خیابان‌ها ریختند و مطالبات آزادی خواهانه و دموکراتیک خود را مطرح کردند، آنگاه همگان دیدند که جناح به اصطلاح اصلاح طلب، همانند جناح دیگر، در روزنامه‌های خود خواهان «مداخله مقتدرانه دولت» برای سرکوب دانشجویان شدند و خاتمی شخصا دستور سرکوب را صادر کرد. آنگاه، کسانی که به خاتمی امید بسته بودند، توهماتشان فروریخت. سرکوب قهرآمیز دانشجویی، همچنین بر ادعای کسانی که بر این پندار خام بودند که با شیوه‌های مسالمت‌آمیز می‌توان یک رژیم فوق ارتجاعی را وادار نمود به خواسته‌های مردم تمکین نماید، خط بطلان کشید. حکومت اسلامی بازهم نشان داد که در برابر درخواست مردم، قهر و سرکوب را قرار خواهد داد. جنبش دانشجویی تیرماه، منجر به انفراد هرچه بیشتر تشکل دولتی موسوم به دفتر تحکیم وحدت شد و روند اضمحلال آن را تسریع نمود. این جنبش، گرایش‌های رادیکال غیرمذهبی را تقویت نمود.

جنبش دانشجویی تیرماه به این علت نتوانست به رودررویی آشکار با رژیم ادامه دهد که از حمایت توده‌ای برخوردار شد. لذا این جنبش نشان داد که هرگونه پیروزی آتی آن وابسته به رابطه آن با جنبش طبقاتی کارگران و جنبش توده‌ای زحمتکش است. بی دلیل نیست که اکنون شعار کارگردانشجو اتحاد به یکی از شعارهای هر اعتراض جدی دانشجویی تبدیل شده است. اکنون، در سومین سالگرد جنبش تیرماه ۷۸، این حقیقت بیش از همه آشکار است که هیچ راهی برای تحقق خواست‌های دانشجویان و توده‌های زحمتکش مردم ایران جز توسل به انقلاب و سرنگونی قهرآمیز رژیم جمهوری اسلامی وجود ندارد. در این شرایط جریان چپ و رادیکال جنبش دانشجویی که نه فقط برای آزادی‌های سیاسی و حقوق دموکراتیک بلکه برای سوسیالیسم مبارزه می‌کند، باید صفوف خود را در تشکل‌های مستقل دانشجویی فشرده‌تر کند. برای رادیکال‌تر کردن جنبش دانشجویی در کلیت آن تلاش نماید، خواهان آزادی همه دانشجویان و زندانیان سیاسی باشد و برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برقراری یک حکومت شورائی در ایران تلاش نماید. تشدید مبارزه برای سرنگونی جمهوری اسلامی وظیفه‌ای است که در برابر جنبش دانشجویی، همچون تمام جنبش‌های اجتماعی دیگر قرار گرفته است.

سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی - برقرار باد حکومت شورائی

سازمان فدائیان (اقلیت)

تیرماه ۱۳۸۱

کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

رژیم جمهوری اسلامی را باید با یک اعتصاب عمومی سیاسی و قیام مسلحانه برانداخت

بحران شرکت وردکام و بیکارسازی ۱۷۰۰۰ کارگر

اخباری از ایران

* تجمع اعتراضی کارگران کفش بهمن

مدت زمانی است که زمزمه تغییر قانون کار مجدداً بالا گرفته است. سرمایه داران و دولت حامی آنها در صددند که قانون کار را به نفع سرمایه داران تغییر دهند تا قبل از هر چیز حربه اخراج بی قید و شرط کارگران را به دست کارفرمایان بدهند. این موضوع، اعتراض وسیعی را در میان کارگران برانگیخته است. در همین رابطه کارگران کارخانه کفش بهمن سمنان با تجمع در برابر کارخانه دست به اعتراض زدند و سایر کارگران را نیز به اعتراض فراخواندند.

* اعتراض کارکنان پالایشگاه گاز سرخس

جمعی از خانواده‌های کارکنان بومی پالایشگاه گاز سرخس، در برابر شهرک شماره دو گاز سرخس دست به تجمع اعتراضی زدند و خواستار آن شدند که یک صد دستگاه از منازل مسکونی سازمانی در اختیار آنان قرار بگیرد. به دنبال این اقدام اعتراضی، مدیرعامل شرکت در این حد توافق کرد که ۳۰ واحد مسکونی در اختیار این کارکنان قرار بگیرد. ده روز بعد از آن و در اعتراض به عدم پذیرش خواست این کارکنان، یک صد خانوار کارکنان پالایشگاه، یک صد دستگاه منازل مسکونی را به تصرف خود در آوردند.

* تجمع اعتراضی کارگران نانوايي

به دنبال صدور دستور اداره کل غله استان مبنی بر سه شيفته شدن نانوايي های شهر سنندج، بیش از هزارتن از کارگران نانوايي این شهر، با تجمع در برابر دفتر انجمن صنفی خبازی‌های سنندج و حومه، دست به اعتراض زدند. به موجب طرح سه نوبتی شدن فعالیت نانوايي ها، کارگران باید در سه نوبت از ۶ تا ۹ صبح، ۱۲ تا سه بعد از ظهر و از ۶ تا ۹ شب کارکنند. نانوايان و کارگران معترض نانوايي شديداً با این طرح مخالفند و خواستار لغو آنند.

چه اعلام شده می باشند. این بدین معناست که کارفرمایان این شرکت ها برای حفظ سهام خود در بورس‌ها و سوداگری، ارقامی مصنوعی و ساختگی را اعلام نموده بودند. اما این مسئله شکنندگی مالی کل نظام سرمایه‌داری را نشان می دهد. زیرا سوداگری، اطلاعات دروغین و ثروتمند شدن یک مشت سرمایه دار از ویژگی های بارز نظم سرمایه داری است. شرکت‌های عظیمی که در دنیای سرمایه‌داری وجود دارند زیر نظر شرکت های بزرگ دیگر که "مشاوران" نامیده می شوند، فعالیت می کنند. یک شرکت عظیم مشاوره ای به نام کوپرنیک مسئولیت سنگینی در حساب سازی و اطلاعات دروغین وردکام داشته‌است. جالب این جاست که همین شرکت کوپرنیک خدماتی را به دولت بلژیک نیز ارائه می‌کند تا خصوصی سازی در این کشور تسریع گردد. بحران وردکام به‌عنوان دومین شرکت‌مخابرات آمریکا برخلاف آنچه مسئولان و رسانه های بزرگ سرمایه داری می گویند، فقط بحران در یک انحصار نیست. این بحران، برخاسته از ساختار نظم سرمایه داری است که به نهایت پوسیدگی رسیده است.

* سالانه دو میلیون کارگر جان می بازند

در اطلاعات مطبوعاتی سازمان بین المللی کار که اخیراً انتشار یافته است، چنین آمده است که سالانه دو میلیون کارگر به دلیل آسیب ها و بیماریهای ناشی از کار، جان خود را از دست می دهند. همین اطلاعات می‌افزاید، شمار کارگرانی که سالانه هنگام کار کشته می شوند، دوبرابر افرادی است که به دلیل جنگ‌جای خود را از دست می‌دهند.

چندی پیش انرون (ENRON)، هفتمین شرکت بزرگ آمریکا و شانزدهمین شرکت بزرگ جهان ورشکست شد که در اثر آن کارگران و دستمزدبگیران آن نه تنها بیکار شدند بلکه صندوق بازنشستگی خود را نیز از دست دادند. اکنون نوبت به یکی از بزرگترین انحصارات جهان و آمریکا یعنی وردکام (WorldCom) رسیده است. این شرکت دومین شرکت بزرگ آمریکا در مخابرات (تلفن) می‌باشد. ماجرا از آن جایی آغاز شد که در روز ۲۵ ژوئن ۲۰۰۲ اعلام شد که حسابهای وردکام واقعی نیست و باید برای تمام سال ۲۰۰۱ و سه ماه اول سال ۲۰۰۲ باز بینی شوند. ظاهراً برای سال ۲۰۰۱ بیش از سه میلیارد دلار برای سه ماهه اول سال جاری میلادی نزدیک به ۸۰۰ میلیون دلار "اشتباه" رخ داده‌است! پس از اعلام باز بینی حسابها و وردکام، بورس های جهان ۴ تا ۵٪ سقوط کردند. لرزه های بحران جدید در یکی از بزرگترین انحصارات جهانی فعلاً در آمریکا و کمی در برزیل مشهود شد. در نخستین واکنشی که کارفرمای جدید وردکام به نام جان سیک مور داشت، اعلام شد که این شرکت اقدام به بیکارسازی هفده هزار تن از کارگران و حقوق بگیران خواهد کرد تا ۹۰۰ میلیون دلار دستمزد "صرفه جویی" شود! این چنین است که بار دیگر کارگران و زحمت کشانی که هیچ مسئولیتی در بحران و سقوط یک انحصار بزرگ سرمایه داری ندارند در میان قربانیان نخست قرار گرفته اند. این ۱۷۰۰۰ بیکار به ۱۴۲۰۰۰ نفر که از ابتدای سال جاری شغل خود را در ایالات متحده آمریکا از دست داده اند و هم چنین به ۲۶۱۰۰۰ نفر در سال ۲۰۰۱ افزوده خواهد شد. به جز وردکام، هزار موسسه دیگر آمریکایی اعلام کرده‌اند که سودهای شان از سال ۱۹۹۷ بدین سو بازبینی شده و ارقام پایین تر از آن



یا کار یا بیمه بیکاری

میلیونها کارگر در سراسر ایران به عنوان قربانیان نظام سرمایه داری، بیکار و گرسنه اند. سرمایه داران و دولت آنها هر روز به بهانه های مختلف گروه گروه کارگران را اخراج میکنند. هر سال چند هزار نفر از جوانان نیز به بازار کار سرازیر میشوند که اغلب آنها نیز به صفوف میلیونی ارتش بیکاران می پیوندند. بیکاران باید با شعار یا کار یا بیمه بیکاری به مبارزه ای متحدانه برای تحقق خواستههای خود پیاپی خیزند. اگر دولت نمیتواند ایجاد اشتغال کند، باید مثل دیگر کشورهای جهان به کارگران حق بیمه بیکاری بپردازد و بیمه بیکاری هم باید تامین کننده حداقل معیشت یک خانواده ۵ نفره کارگری باشد.

سازمان فدائیان (اقلیت)
کار - نان - آزادی - حکومت شورائی

زنده باد همبستگی بین المللی کارگران سراسر جهان

بحران اقتصادی و بحران امپریالیسم سمینار بین‌المللی کمونیستی بحران‌های اقتصادی و امکان یک بحران بزرگ جهانی بروکسل ۲ تا ۴ مه ۲۰۰۲ قطعنامه عمومی (۲)

۶) این تعرض نئولیبرالی از سوی ضد انقلاب در شوروی سابق تقویت می‌شود. سی سال انحطاط ریویزیونیستی به تخریب کامل حزب کمونیست در این کشور انجامید. بورژوازی که توانست به لطف ریویزیونیسم توسعه یابد با یاری امپریالیسم آشکارا قدرت را در دست گرفت. در سال ۱۹۸۹، بورژوازی امپریالیست در شیپور پیروزی بر سوسیالیسم دمید و فریاد بر آورد که سرمایه داری تنها نظام ممکن است. این چنین بود که بورژوازی جهانی "پایان تاریخ" را اعلام نمود و اظهار داشت که از این پس جهان در صلح و وفور نعمات زندگی خواهد کرد. بورژوازی خبر از یک دوران نوین رشد داد و گفت که با توجه به بازارهای جدید در کشورهای بلوک شرق، سرمایه داری می رود تا زندگی نوین را آغاز کند.

ده سال بیشتر لازم نبود تا این اراجیف از درون متلاشی شوند. هرگزیش از این جهان با بدبختی دست به گریبان نبوده است. یک بحران اقتصادی جای دیگری را می‌گیرد. رژیم های سیاسی در تمام جهان سرمایه داری فاشیستی می شوند سهام صلح موعود به سهام جنگ تبدیل شده اند. در کشورهای سابق سوسیالیستی، " توسعه صنعتی " موعود به تباهی فاجعه آمیز هرآن چه سوسیالیسم در شوروی و کشورهای اروپای شرقی ساخت، انجامیده است. پوتین، رییس جمهور روسیه اعتراف می کند که هر سال ۲۵ میلیارد دلار از این کشور به حساب‌هایی در بانکهای ایالات متحده آمریکا و دیگر کشورها واریز می شود.

درده سالی که از پروستریکای سرمایه داری می‌گذرد در ازای ۵ میلیارد دلار کالایی که وارد اکراین شده است، نزدیک به ۴۵ میلیارد دلار خارج شده است. تصادفی نیست که اگر محصول ناخالص داخلی اکراین که در زمان شوروی در لیست ده کشور نخست صنعتی اروپا قرار داشت، در سال ۲۰۰۰ فقط به ۶۶۱ دلار برای هر نفر رسید.

امپریالیسم آلمان خود را در کشورهای بلوک شرق از همه حریص تر نشان می دهد، البته نه برای به وجود آوردن موسسات تولیدی جدید، بلکه تخریب منظم رقبای واقعی و بالقوه انحصارات آلمانی. بمب‌های ناتو کارخانه زاستاوا در یوگوسلاوی را تخریب کردند. اما کارخانه‌های دیگر هم تخریب از نوع دیگری را تجربه می کنند که با دمپینگ کالاها و سرمایه‌مازاد غربی به وقوع می‌پیوندد. این موضوع به ویژه در جمهوری دمکراتیک آلمان سابق دیده می شود.

تبلیغات بورژوازی بدون این که مقاومت و عزم کشورهایی را در نظر بگیرند که در آنها تلاش می شود تا سوسیالیسم حفظ و گسترده شود، مدعی هستند که فروپاشی اردوگاه سوسیالیسم در اروپای شرقی و شوروی پایان ایده‌آل‌های سوسیالیستی است. به رغم یک وضعیت پیچیده جهانی، کشورهایی هستند که راه سوسیالیسم را ادامه می دهند و امروز مرجعی برای خلق‌هایی از جهان هستند و نشان می دهند که یک بدیل سوسیالیستی در مقابل سرمایه داری امکان پذیر است.

۷) توفان‌های اقتصادی از سال ۱۹۸۹ جهان را به لرزه در آورده اند. در ابتدا یک کشور امپریالیستی که بالاترین میزان رشد پس از جنگ جهانی دوم را داشت در بحران فرو می‌رود. ژاپن در سال ۱۹۹۰ وارد یک بحران ژرف می شود. درصد بیکاری در کشوری که به طور رسمی تقریباً با این پدیده مواجه نبود، در سال ۱۹۹۰ به ۲/۱٪ می رسد و در سال ۲۰۰۲ به ۵/۳٪ افزایش می‌یابد. عوامل سنتی یک رکود سخت در ژاپن پدید آمده اند: اضافه تولید، تورم بازارهای مالی و مستغلات، سوداگری، استقراض بی اندازه، ترکیب "حباب مالی" و وخامت اوضاع اقتصادی. خودکشی‌ها به ویژه در میان کارگران مسن تر افزایش می یابند: ۳۰۰۰ نفر که تقریباً

۵۵ ساله بودند در سال ۲۰۰۰ دست به انتحار زدند (این رقم در سال ۱۹۹۵ "فقط" ۱۷۰۰ نفر بود). حکومت ژاپن از سال ۱۹۹۰ بدین سو هزار میلیارد دلار به اقتصاد این کشور تزریق کرد اما موفقیتی کسب نکرد. ۸) سقوط سوسیالیسم موجب تحركات جدیدی برای گسترش‌خشن "جهانی سازی" امپریالیستی شد. سرمایه های زائد که به دنبال راه سوددهی هستند در بازگشایی و آزادسازی بازارهای جهان سوم تلاش می کنند. در این منطق نئولیبرالی، یک بخش از جهان پیرامونی که ۸۵٪ بشریت در آن زندگی می‌کند باید سهم بیشتری برای پرکردن جیب‌های انحصارات بپردازد.

صنعت سرمایه به این بخش از جهان موجب فجایع جدیدی می‌شود. برای کشورهای دریافت کننده این سرمایه ها نه فقط رشد و رفاهی، در کار نیست بلکه دست نامرئی بازار، اختناق این کشورها توسط انحصارات چند ملتیتی را به ارمغان آورد.

برای مثال صنعت لباس در بنگلادش ۷۳٪ درآمدهای صادراتی این کشور را تشکیل می‌دهد (در سال ۱۹۸۲ این میزان تنها ۱٪ بود). در این صنعت، بیشتر کارگران زن کار می‌کنند. آنان مجبورند روزی ۱۲ تا ۱۴ ساعت برای یک دستمزد پایین کار کنند. گاهی شب‌ها نیز برای تمام کردن سفارش ها در محل کار خود می‌مانند. کارگران زن بنگلادشی که در صنعت لباس کار می کنند گاهی ۶ تا ۷ کیلومتر را پیاده طی می کنند تا به محل کار خود برسند. محل کار آنان فاقد استانداردهای ایمنی کار است به طوری که آتش سوزی کارگاه‌هایی که گاه ۵۰۰ تا ۶۰۰ کارگر را در چند ده متر مربع جای می دهند قربانیان زیادی می‌گیرد.

۹) آیا این "تقسیم بین‌المللی جدید کار" که در پی تولید بیشتر اما پرداخت دستمزد کمتر است، می‌تواند یک توسعه جهانی همگون را بدون بحران‌ها پدید آورد؟ در پایان سال ۱۹۹۴، مکزیک که "معجزه‌ای" در آمریکای لاتین نامیده می‌شد و کاملاً از سوی واشینگتن حمایت می‌گشت، می‌بایستی به کاهش ارزش پول خود مبادرت می‌کرد. مکزیک به عنوان کشوری شناخته شده که موجب بحران استقراضی جهان سوم در سال ۱۹۸۲ شده بود. این کشور همانند چندین کشور دیگر آمریکای لاتین قربانی تنزل شرایط اجتماعی و اقتصادی در دهه ۱۹۸۰ بود. اما مکزیک با صادرات کالاهای نساجی، قطعات الکترونیکی و اتومبیل خود را به اقتصاد همسایه قدرتمندش متصل کرد و کشاورزی خود را به دست فراموشی سپرد. مکزیک با نشر اوراق قرضه در خارج خود را به شدت با بهره‌های بالا مقروض کرد و سرمایه‌های مالی را به ویژه در صنعت مخابرات جذب نمود. سوداگران که از یک انفجار اجتماعی در مکزیک واهمه داشتند، سرمایه‌های خود را خارج کردند و دولت ارزش پزوی مکزیک را پائین آورد. اما آمریکا با دادن یک اعتبار ۵۰ میلیارد دلاری به داد مکزیک رسید. این مبلغ در آن زمان بزرگترین وامی بود که صندوق بین المللی پول به یک کشور داده بود.

امروز دوباره مکزیک در وضعیتی مشابه قرار دارد. زیرا تنزل میزان رشد در آمریکا عمیقاً موجب کاهش واردات این کشور شده است. ماکیلا دوراهای (Maquiladoras) مکزیکی شاهد کاهش مستقیم سطح اشتغال هستند. زیرا گواتمالا و چین تبدیل به مکان های تولیدی ممتازتری برای انحصارات شده اند.

۱۰) در سال ۱۹۹۷ بحران مالی آسیا پدید آمد. با این بحران، پیش از هر چیز "مدل‌ها" و "معجزات اقتصادی" فرو پاشیدند. این بحران به کلی توهم موفقیت اقتصادی "چهار ببر آسیایی" (تایوان، کره جنوبی، هنگ کنگ و سنگاپور) را مضمحل کرد. این چهار کشور از پشتیبانی و حمایت کامل آمریکا برخوردار بودند، زیرا از این چهار کشور به عنوان خاک ریزی علیه کمونیسم استفاده می شد. "ببرهای جدید" که قرار بود در راه قدیمی‌ها (تایلند، مالزی و اندونزی) قرار بگیرند، اکنون تبدیل به تهیه کنندگان تولیدات نیمه صنعتی با ارزش اضافی پایین شده اند. این چهار کشور به دلیل ویرانی اقتصاد بومی شان کاملاً به واردات وابسته شده اند که ارزش شان بسیار بیشتر از درآمدهای صادرات این کشور هاست. کسری تراز تجاری بیشتر و بیشتر می‌شود، این کشورها مقروض تر می‌شوند به طوری که در لیست کشورهای مقروض قرار می‌گیرند که با شانناژ دایمی ارگان

های مالی و بین‌المللی روبرو هستند. آنها برای پرکردن منفذهای کسری بودجه وادار به باز کردن درها به سوی لاشخوران سوداگری شده اند و اوراق قرضه دولتی کوتاه مدتی را منتشر کردند که میزان بهره آنها گاهی بسیار بالاست. در این میان تایلد ضعیف‌ترین بهره بود. این کشور در ۲ ژوئیه ۱۹۹۷ ارزش پول خود را ۱٪ پایین آورد. بنابراین در یک زمان کوتاه، "ببرهای قدیمی" در یک گرداب فرورفتند. سپس نوبت به کره جنوبی رسید که با استقراض‌های گسترده از بانک‌های ژاپنی قصد داشت رقبای خود را در عرصه صادرات با افزایش بی‌سابقه ظرفیت‌های تولید مغلوب کند. هنگامی که بحران آسیایی از راه رسید، بانک‌ها حمایت-شوندگان خود را رها کرده و فروپاشی اقتصادی با بهمنی از ورشکستگی و بیکار سازی همراه شد. آمریکا بار دیگر خیز برداشت، اما نه برای نجات بلکه برای خرید انبوه شرکت‌های ورشکسته.

در طی بحران مالی آسیا ۹٪ مردم فقیرتر شدند. تمام نظام اقتصادی و سیاسی به لرزه افتاد و روزنه‌هایی برای انقلابیان به وجود می‌آید. (۱۱) در تابستان ۱۹۹۸ نوبت به روسیه رسید تا پوسیدگی اقتصادی‌اش را تحت تاثیر بحران آسیا برملا کند. سوداگران با حواله‌ها و سهام خود پایه فرار می‌گذارند. ارزش روبل در ۱۷ اوت پائین می‌آید و از هر ۶ روبل در ازای یک دلار به ۲۲ تا ۲۴ روبل در ازای هر دلار کاهش می‌یابد. در حالی که توده‌ها از به تعویق افتادن دستمزدها رنج می‌برند، ثروت - مندان جدید بازم با سوداگری در اوراق قرضه کوتاه مدت دولتی با نرخ بهره‌ای که در هر سال به ۳۰۰ درصد می‌رسد و چپاول اموال دولتی به قیمت -های نازل غنی‌تر می‌شوند. دستمزد زحمتکشان که دیگر تقریباً پرداخت نمی‌شد ناگهان دریافت می‌شود اما با یک روبل که ارزش خود را از دست داده است. لذا قدرت خرید آنان شدیداً کاهش می‌یابد. تولید سقوط می‌کند و به ۶۰٪ سطح خود در ۱۹۸۹ می‌رسد. امیدواری به زندگی هم تنزل می‌کند. (۱۲) در سپتامبر ۱۹۹۸ برزیل هم با یک فرار پولی به میزان یک میلیارد دلار در روز مواجه می‌شود. این چنین است که بزرگترین کشور آمریکای لاتین نیز دچار تب سوداگری آسیایی می‌گردد. صندوق بین‌المللی پول و آمریکا ۴۱ میلیارد دلار به برزیل وام می‌دهند، اما به شرطی که این کشور کسری بودجه خود را کاهش دهد، یعنی در واقع مخارج اجتماعی را کم کند و ارزش رنال (واحد پول برزیل) را پایین آورد. در این جاست که برزیل یار تجاری خود یعنی آرژانتین را که در مرکوسور (Mercosur) عضویت دارد نیز وارد بدترین مشکلات می‌کند. آرژانتین که ۱۵۰ میلیارد دلار مقروض است باید عملاً تمام درآمدهای حاصل از صادرات خود را به باز پس دهی بهره و اصل وام‌های اختصاص دهد. گویی آرژانتین دیگر خونی در رگ‌هایش ندارد و سرانجام بحران اقتصادی در این کشور به سوی یک بحران سیاسی در پایان سال ۲۰۰۱ فرامی‌رود.

(۱۳) و ایالات متحده آمریکا؟

در آغاز دهه گذشته، نظریه پردازان بورژوا به مداحی ظرفیت‌های جدید رشتا اقتصادی در آمریکا همت گماردند. طبق نظر آنان ایالات متحده آمریکا وارد عصر نوینی شده است. عصری به نام "اقتصاد جدید". دوران دانش، شناخت و جامعه اطلاعات، زیرادین عصر در روند تولیدی، دانش و اطلاعات جایگزین کار شده‌اند. علاوه بر این قرار بود طبقات هم ناپدید شوند؛ چرا که کار پیدی می‌بایستی جای خود را به دانش و اطلاعات بسپارد که در مرکز روند تولید قرار گرفته اند. قرار بود که این عصر نوین حامل رشد اقتصادی بی حد و اندازه و بدون بحران باشد، حتی از خود سرمایه داری گذار شود تا به شکلی جدید از جامعه رسید. جامعه‌ای که نام فراصنعتی را به خود گرفت.

از سوی دیگر سیاست‌های اقتصادی آمریکا در حالی به پیش برده می‌شوند که این کشور ۴۵۰ میلیارد دلار یا ۴/۵٪ تولید ناخالص داخلی خود، بیش از آنچه تولید می‌کند، به مصرف می‌رساند. برای این که این امر بتواند ادامه پیدا کند، می‌بایستی هر سال ۴۵۰ میلیارد دلار سرمایه به صور مختلف

(سرمایه گذاری، سوداگری در بورس، استقراض و غیره) وارد آمریکا شوند. این سیستم کماکان بر سلطه دلار در صحنه بین‌المللی متکی ست. امتیازی که دلار آمریکا به عنوان ارز یک امپراتوری دارد می‌تواند در آینده ای نزدیک در رقابت با واحد مشترک اروپا، 'نورو' یا یک واحد پول مشترک آسیایی از دست برود.

خانوارها، شرکت‌ها و حتا حکومت آمریکا شدیداً مقروض هستند. پس انداز - های خصوصی به مرز صفر می‌رسند (و این بدین معناست که آمریکائیان به طور متوسط تمام درآمدهای خود را خرج می‌کنند). این موضوع اقتصاد را به شدت شکننده و ضربه پذیر می‌کند. نابرابری‌های اجتماعی هم در آمریکا رو به رشدند. در سان فرانسیسکو که بخشی از سیلیکون والی (Silicon Valley) است فقط ۱۰٪ ساکنان می‌توانند مسکنی بخرند و ۲۰٪ بی خانمان هستند و هیچ سقفی به جز آسمان برفراز سر ندارند. در سطح آمریکا تعداد بی - خانمان‌ها ۷۹۸۰۰۰ نفر برآورد می‌شود. توسعه بازارهای مالی، ناعدالتی - های اجتماعی را افزایش می‌دهد. در حالی که دستمزد بگیران انرون (Enron) نه فقط شغل خود بلکه پس‌اندازشان را که صرف خرید سهام شرکت نمودند، از دست می‌دهند، مسئولان با به جیب زدن صدها میلیون دلار می‌گریزند.

از آوریل ۲۰۰۰، شاخص بورس دارایی‌های تکنولوژیک (NASDAQ) شدیداً افت می‌کند. نسدک در یک سال ۶۰ تا ۷۰٪ ارزشش را از دست می‌دهد. این مسئله به "بازسازی"های مهمی در تمام صنایع منجر می‌شود و حتا به بخش فن آوری‌های جدید هم سرایت می‌کند. در سال ۲۰۰۱ بیش از ۱۸۸۰۰۰ نفر که در فن آوری‌های اطلاعاتی کار می‌کردند، شغل خود را از دست می‌دهند. این نشان‌آزان دارد که به اصطلاح "اقتصاد جدید" همان اقتصاد قدیمی سرمایه داری بوده و باقی می‌ماند. از همین رو با کساد، رکود و بحران همراه است.

نرخ‌های بهره عمده فدرال، در طی سال ۲۰۰۱ شش بار کاهش می‌یابند تا به سطحی شدیداً پائین یعنی ۱/۷۵ درصد برسند. بهای انرژی هم در سطح پائینی نگاه داشته شده‌است. این به مصرف کنندگان خصوصی امکان داد تا مصرف خود را حفظ کنند اما نتوانست محرک تولید صنعتی بشود. بیکاری به ۶٪ رسیده است. دولت جرج بوش تصمیم می‌گیرد که در سه سال آتی مبلغ ۵۰۰ میلیارد دلار به شکل کاهش مالیات، کمک به بخش‌های مشکل دار و افزایش سفارش‌های نظامی، به اقتصاد آمریکا تزریق کند. با این تزریق بود که بورس آمریکا توانست حتا پس از حوادث ۱۱ سپتامبر بر سر پا بایستد. اما شکنندگی و ضربه پذیری اقتصاد آمریکا تبدیل به یک اصل پایه ای شده است. یک حمله بر ضد دلار می‌تواند موجب زلزله ای در تمام سیستم اقتصاد جهان بشود.

(۱۴) تمام عواملی که منجر به بحران ۱۹۲۹ شدند امروز در سطحی وسیع تر وجود دارند. "جهانی سازی" موجب تشدید تمام تضادهای سرمایه‌داری گردید. عوامل زلزله این نظم تقویت شده اند. مشکلات و مسائل، انباشته و بیشتر می‌شوند:

- انحصاری کردن: در هر بخش اقتصاد فقط چند موسسه در سطح جهان باقی مانده است؛ سرمایه گذاری‌ها بیشتر برای خرید موسسات استفاده می‌شوند و نه برای توسعه نیروهای تولیدی؛

- نابرابری‌ها: اختلاف بین کشورهای امپریالیست و کشورهای سرکوب شده بیشتر می‌شود؛ در کشورهای امپریالیست، دارندگان سرمایه‌های هنگفت هستند که بازم ثروتمندتر می‌شوند؛ چگونه می‌توان یک توسعه بدون مرز در چارچوب سرمایه‌داری داشت، در حالی که در ۱۰۰ کشور درآمد سرانه از ۱۵ سال پیش کم‌تر است و ۱/۶ میلیارد انسان با کم‌تر از یک دلار در روز به زندگی ادامه می‌دهند؟

- انبساط بازارهای مالی: ۱۱۰۰ میلیارد دلار ارز هر روز مبادله می‌شود؛ سرمایه سازی بورسی بیش از اندازه واقعی برآورد می‌شود و از محصول نا-خالص داخلی برخی کشورها هم بیشتر است؛ تهدید یک ورشکستگی بورسی

از صفحه ۶

پدید می‌آید، اما در عین حال بازارهای مالی به شرکت‌ها دستور می‌دهند تا سوددهی بیشتری داشته باشند و آنها نیز به نوبه خود به استثمار کارگران شدت می‌بخشند.

- استقراض: دیون جهان سوم به ۲۵۰۰ میلیارد دلار می‌رسد؛ کشور های جهان سوم از ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۰ مبلغی برابر با ۴۰۰۰ میلیارد دلار را به عنوان بهره و اصل وام‌هایی که گرفته‌اند بازپرداخت کرده‌اند که چیزی جز غارت مالی این کشورها نبوده است؛ در واقع این جنوب است که هزینه‌های شمال را تامین می‌کند.

- ناپایداری وضعیت جهانی: آمریکا به سوی یک اقتصاد خدماتی پیش می‌رود؛ اقتصادی که در آن تولید در جهان سوم صورت می‌گیرد و آمریکا خود نیز مقروض می‌شود (این کشور با یک تراز تجاری که ۴۵۰ میلیارد دلار کسری دارد مواجه است)؛ این مسئله بدون پذیرش دلار در اقصا نقاط جهان نمی‌تواند ادامه پیدا کند؛ بدین منظور آمریکا باید سلطه خود را در گوشه و کنار دنیا حفظ کند. اما پس از سقوط کشورهای سوسیالیستی، رقابت بین بلوک‌های امپریالیستی حادث شده است و اتحادیه اروپا خواهان تسلط بیشتر است. (۱۵) شرایط یک بحران بزرگ وجود دارند؛ بحرانی که می‌تواند عظیم تر و مخرب تر از بحران ۱۹۲۹ باشد. ناآرامی های مالی که جهان را از ۱۹۹۷ می‌لرزاند تصویری از بحران بزرگ را به نمایش در می‌آوردند. گردهادهای مالی نشان می‌دهند که دنیای امپریالیستی شدیداً شکننده است و احتمال یک فروپاشی عظیم در سال‌های آینده وجود دارد.

صندوق بین‌المللی پول باید به طور اضطراری دخالت کند. این صندوق ۵۰ میلیارد دلار به حساب مکزیک ریخت؛ ۶۳ میلیارد دیگر به تایلند و اندونزی؛ ۵۷ میلیارد به کره جنوبی؛ ۴۱ میلیارد به برزیل و... قرض داد. سران دولت آمریکا می‌بایستی فقط در یک روز، مهم‌ترین بانک داران این کشور را در یک گردهم‌آبی جمع می‌کردند تا از ورشکستگی یک صندوق سوداگری به نام LTCM جلوگیری کنند. زیرا اگر ال. تی. سی. ام. ورشکست می‌شد؛ تمام سیستم مالی آمریکا زیر رو می‌شد.

در ۲۰۰۱-۲۰۰۲ بحران اضافه تولید (Surproduction) به طور هم‌زمان در سه مرکز مهم امپریالیستی به وقوع پیوست. درجه هم‌زمانی رکود ۲۰۰۱؛ یعنی شتابی که بحران با آن به تمام سیستم سرایت کرد؛ امروز ۹۰٪ است. در سال ۱۹۷۵ این شتاب ۵۰ و در سال‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۱ به ترتیب ۶۰ و ۶۵٪ بود.

گسترش جهانی‌سازی مالی بدون شک به هم‌زمانی بیشتر بحران‌ها می‌انجامد.

جهانی‌سازی مالی یک رشته واکنش زنجیره‌ای را به دنبال دارد: سلسله بحران‌های آسیایی؛ بحران روسیه؛ سقوط نسداک و ال. تی. سی. ام؛ در ایالات متحده آمریکا؛ فرار سرمایه‌ها از برزیل؛ بحران آرژانتین و کند شدن تقاضا که به نوبه خود عرضه‌کنندگان جهان سوم را به زیر ضرب می‌برد و غیره. نتایج یک فروپاشی اقتصادی بسیار مخرب خواهند بود. تمام خبرگان بورژوازی متفق‌النظرند که وضعیت انفجاری ست. آنان در رویایی یک فرود آرام (soft landing) هستند. اما در واقع همگی از یک سقوط سخت (hard landing) می‌هراسند.

(۱۶) گستردگی این پدیده‌ها ما را به این نتیجه می‌رساند که عملاً بیش از دوراه چاره بزرگ‌ترین وضعیت متصور نیست: یا راهی به سوی یک جنگ جهانی دیگرگشوده خواهد شد که در پی تعمیق تمام تضادهای نظم سرمایه‌داری پیش خواهد آمد؛ تعمیقی که خود از بحران اقتصادی فعلی نشأت می‌گیرد؛ یا این که سرنگونی سرمایه‌داری و جای‌گزینی آن با نظم برتری که چیزی به جز سوسیالیسم نمی‌تواند باشد در دستور قرار گیرد.

دولتی که جرج بوش در راسش قرار دارد خواهان تولید فراوان سلاح‌های گوناگون است. این دولت سفارش‌ها و بودجه نظامی را افزایش داده است که از ۲۹۹ میلیارد دلار در ۲۰۰۱ به ۳۷۹ میلیارد در ۲۰۰۳ خواهد رسید. رابرت بارو (Robert Barro) استاد دانشگاه هاروارد می‌گوید که تاثیر افزایش هر دلار در بودجه نظامی، بر اقتصاد ۶۰ تا ۷۰ سنت بوده است. بهای سهام تمام شرکت‌های اسلحه‌سازی (General Dynamics, Lockheed Martin, Northrop Grumman, Raytheon, ...) در بورس افزایش یافته است.

۱۱ سپتامبر تبدیل به بهانه‌ای برای جنگ‌ها و تجاوزات علیه هر کشور و جنبشی شده است که علیه سلطه طلبی امپریالیستی مبارزه می‌کند و در ضمن رژیم‌های سیاسی غربی بیش از پیش فاشیستی می‌شوند. آمریکا و به دنبال آن در دیگر قدرتهای امپریالیستی یک کارزار بزرگ "مبارزه برضد تروریسم" را به راه انداخته‌اند. اما روشن است که دغدغه اصلی آنها سرکوب هر شکلی از مقاومت مردمی و استقلال طلبی ضدامپریالیستی ست. آمریکا با جنگ در افغانستان؛ اعلام جنگ علیه "حکومت‌های شرور" و اعلام یک ضد حمله طولانی مدت در همه زمینه‌ها در واقع می‌خواهد اراده سلطه طلبانه خود را در سطح جهان نمایش دهد. این سلطه طلبی آمریکا در مرحله اول، خاور میانه، آسیای شرقی و آمریکای لاتین را هدف قرار داده است.

این به نوبه خود، تضادهای آشتی ناپذیرتر و ویرانگرتری را به بار خواهد آورد که می‌تواند به درگیری‌هایی در ابعادی جهانی بیانجامد. دیگر نمی‌توان وقوع جنگ میان چین و آمریکا را منتفی دانست. چون آمریکا چین را تهدیدی عمده در برابر هژمونی خود می‌بیند. در دراز مدت، ممکن است تضادهای درون امپریالیستی نیز به یک جنگ جهانی جدید بیانجامد.

(۱۷) در حالی که مبلغان بورژوا در رویای یک سرمایه‌داری مهار شده توسط یک دولت جهانی هستند؛ دنیا بیش از پیش نا آرام و کمتر از همیشه حکومت شدنی می‌گردد. قدرت‌های امپریالیست به سرکوب و استثمار شدت می‌بخشند. اما خلقهای جهان و حکومت‌های استقلال طلب مقاومت می‌کنند. قدرت‌های امپریالیست بیش از گذشته در بین خود کشمکش دارند. آنها به نفع انحصارات خود عمل می‌کنند و مسائل جهانی را در جهت منافع آنها حل و فصل می‌کنند. آگاهی از این امر؛ منجر به انزجار روزافزون از دمکراسی بورژوائی می‌شود. پرده‌ای که در پشت آن کنترل قدرت‌های مالی بر دولت، احزاب و رسانه‌های بزرگ پنهان شده است. از درون تمام این بحران‌هاست که مبارزات برای آزادی ملی و رسیدن به دمکراسی در همه جای دنیا گسترش می‌یابند. این مبارزات در فلسطین، اکوادور، کره جنوبی، اندونزی و بقیه کشورها - در جریان است. مردم برضد امپریالیسم و برضد بحران‌ها و نتایج شان به پا می‌خیزند. در گذشته هرگز نفرت به آن حدی نرسیده بود که حملاتی علیه برجسته‌ترین نمادهای سلطه طلبی مانند برج‌های مرکز تجارت جهانی، پنتاگون و کاخ سفید برانگیخته شوند.

وسیع‌ترین توده‌های مردم، سرمایه‌داری را بیش از پیش مردود می‌شمارند. زیرا امپریالیسم جنگ‌هایی به راه می‌اندازد که چیزی به جز خرابی و بدبختی به همراه نمی‌آوردند. آنها روندهای انقلابی را؛ مانند دو جنگ جهانی پیشین تسریع خواهند کرد و نقطه حرکت خیزش‌ها و جنگ‌های توده‌ای خواهند بود که به سرنگونی دولت‌های سرمایه‌داری یا انقلابات سوسیالیستی یا دمکراتیک ملی منجر شده و سپس گام در ساختمان سوسیالیسم خواهند گذاشت. چنان که لنین در کتاب امپریالیسم به مثابه عالی‌ترین مرحله سرمایه‌داری می‌نویسد؛ کمونیست‌ها نباید تضادهای آشتی ناپذیری را که امپریالیسم موجب آنهاست تخفیف دهند بلکه باید "برای تشدید و تعمیق آنها بکوشند".

(۱۸) باید بیش از همیشه تاکید کرد که تنها بدیل برای تضمین جهانی بدون فقر، بدون سلطه طلبی و جنگ، مبارزه علیه امپریالیسم و برای ساختمان سوسیالیسم است. مبارزه برای جامعه‌ای که در آن انسان در مرکز تمام دغدغه‌ها قرار دارد. جامعه‌ای که در آن منطق مالکیت خصوصی برافزوده است. منابع و فن‌آوری‌ها در خدمت نیازهای توده‌های مردم است و عدالت اجتماعی و همبستگی نقشی مرکزی دارند. در پیوند با این کارزار بزرگ است که درس آموزشی از خیانت رویونیستی باید مورد توجه ویژه قرار گیرد.

اگر سده بیستم شاهد مبارزه بین امپریالیسم و سوسیالیسم بود و برخی گمان کردند که اولی همیشه بر دومی پیروز شده است؛ قرن بیست و یکم سده پیروزی سوسیالیسم خواهد بود. کمونیست‌های تمام کشورهای جهان باید برای به سرانجام رساندن چنین وظیفه‌ای تلاش کنند.

هیاهو بر سر یک سخنرانی

نظریه پرداز گروه‌های دوحرداری تبدیل شد. مواضع و خط مشی این سازمان اعضای آن همواره تلاش برای حفظ جمهوری اسلامی بوده است. سخنرانی آغاچری نیز در چار چوب همین مواضع و اهداف بوده است. اینان به خوبی می‌دانند که بر مردم ایران دیگر نمی‌توان به شیوه گذشته حکومت کرد. لذا می‌کوشند به شیوه دیگر و با مواضعی فریبنده، مردم ایران را در اسارت نگه دارند. اصلاحات - شان از همین مقوله است. این که چقدر با توجه به توازن قوای درونی جناح‌های هیئت حاکمه توانسته‌اند سیاست‌های خود را پیش برند، مسئله دیگری است که در اینجا مورد بحث نیست. برخورد آنها نسبت به مذهب نیز در همین چهارچوب قابل بررسی است. آغاچری در سخنرانی خود با کمی شاخ و برگ دادن به نظریات شریعتی به نحوی که وضع موجود را نیز در برگیرد، تلاش نمود که به مستمعین خود بگوید که اسلام بردو نوع است؛ یکی اسلام متحجر، سنتی و بنیادگرا و دیگری اسلام مترقی، اسلام شریعتی، اسلامی که می‌خواهد همان نقشی را در ایران ایفا کند که پرتستان‌نسیسم مسیحیت قرن‌ها پیش در اروپا ایفا نمود. بدیهی است که هدف امثال آغاچری در طرح این مسئله از آن روست که نفرت و انزجار مردم ایران را از آخوندها هم محدود کند و هم به کانال مورد نظر خود و همفکران و جناح خاص حکومتی هدایت نماید. چون روشن است که این را خود ایدئولوگ‌های ارتجاع می‌دانند که مذهب، ابزار انقیاد معنوی مردم است. وسیله‌ای است در خدمت طبقه حاکم برای حفظ وضع موجود. از این جهت تفاوتی میان اسلام، مسیحیت، یهودیت و غیره وجود ندارد. صحبت از پرتستان‌نسیسم اسلامی یک عوام فریبی محض است. پرتستان‌نسیسم محصل شرایط تاریخی معینی بود و با منافع طبقه بورژوازی در شرایطی انطباق داشت که، این طبقه از دیدگاهی تاریخی طبقه‌ای مترقی محسوب می‌شد. از این رو پرتستان‌نسیسم صرفاً اعتراضی علیه برخی دگم‌ها و آئین‌های کلیسای کاتولیک نبود، بلکه اعتراضی علیه اشرافیت و فئودالیسم نیز بود. حالا قرن‌ها بعد، که بورژوازی در سراسر جهان به یک طبقه ارتجاعی و بازدارنده تاریخ تبدیل شده است و طبقه بالنده جدیدی که بر پهنه تاریخ ظاهر شده است، هیچ نیازی به پرتستان‌نسیسم و ارتجاعی ندارد، صحبت از پرتستان‌نسیسم اسلامی یک عوام‌فریبی محض است. پرتستان‌نسیسم شریعتی حالا چندین سال است که واقعیت وجودی خود را در سیمای خمینی و جمهوری اسلامی، سازمان مجاهدین انقلاب

اسلامی، سازمان مجاهدین خلق ایران و جریان‌هایی از این دست نشان داده است. آغاچری خود در همین سخنرانی از بهشتی، مطهری و خمینی که وی از او به عنوان رهبر کبیرش یاد می‌کند، به عنوان سمبل‌های پرتستان‌نسیسم اسلامی یاد می‌کند. اسلام‌مترقی او که شریعتی نیز بشارتش را می‌داد، همانی است که در ایران حاکمیت یافت. آغاچری به صراحت می‌گوید "بذرهایی که شریعتی پاشید، خیلی سریع جوانه زد، گل داد و به ثمر نشست" و تنها معضل آغاچری در این است که "پس از چند صبحی خرزهره‌هایی در این گلستان در گوشه و کنار سربلند کرد و کوشید تا فضای زندگی را برای گل‌ها تنگ کند" که آن هم به لطف پروردگار حالا دارد از سر راه برداشته می‌شود. پس پرتستان‌نسیسم اسلامی حالا سالهاست که در ایران حاکمیت دارد منتها چون در اینجا بورژوازی یک طبقه ارتجاعی است، چون در اینجا توده کارگر و زحمتکش علیه نظم موجود طغیان کرده و می‌کند و طبقه ارتجاعی به وحشیانه‌ترین ابزارها برای سرکوب آنها روی می‌آورد، پرتستان‌نسیسم اسلامی، در اینجا شکل خاص خودش را منطبق با اوضاعی که آن را ایجاد کرده است، یعنی به صورت یک دولت مذهبی فوق‌ارتجاعی پیدا کرده است. پرتستان‌نسیسم و اسلام مترقی به ارتجاعی‌ترین شکل خود بروز کرده است. پس این یک قیاس مع الفارق است که پرتستان‌نسیسم اسلامی را با پرتستان‌نسیسم و جنبش رفرماسیون اروپایی مقایسه نمود. بدیهی است که در اینجا اگر کسی حتی نظیر آغاچری هم بخواهد مقایسه‌ای ولو صوری در مورد نقش دستگاه روحانیت پیش از پرتستان‌نسیسم و کاستن از حیثه اختیارات آن حتی در امور خصوصی افراد سخنی به میان آورد، با واکنش هردو جناح روبرو خواهد شد. هم از زاویه دولت مذهبی و هم از زاویه منافع کاستی و قشری دستگاه روحانیت و هم از زاویه نقشی که اسلام و دستگاه روحانیت باید در اسارت و انقیاد معنوی توده مردم ایفا کند. از این روست که آغاچری مسلمان و طرف دار حکومت اسلامی و از میریدان کربوبی و خاتمی، دربی این سخنرانی، مورد حمله قرار می‌گیرد و پس از ۵ سال از ادعاهای عربی و طویل خاتمی و سازمانی که خود وی عضو آن است، به جرم سخنرانی مورد تعقیب و تهدید قرار می‌گیرد. ۵ سال از دوم خرداد ۷۶ گذشته است، اما هنوز یک عضو جناح حاکم از این آزادی برخوردار نیست که حرف خود را بزند.

برای ارتباط با سازمان فدائیان (اقلیت)، نامه‌های خود را در دو نسخه جداگانه برای دوستان و آشنایان خود در خارج از کشور ارسال و از آنها بخواهید نامه‌ها را به یکی از آدرس‌های زیر پست کنند.

آلمان
K . A . R
Postfach 160531
60068 Frankfurt
Germany

اتریش
Kar
Postfach 260
1071 , Wien
Austria

دانمارک
I . S . F
P . B . 398
1500 Copenhagen V
Denmark

سوئد
M . A . M
Postbox 1144
75141 Uppsala
Sweden

سوئیس
Sepehry
Postlagernd
3052 Zollikofen
Switzerland

فرانسه
A . A . A
MBE 265
23 , Rue Lecourbe
75015 Paris
France

کمک‌های مالی خود را به شماره حساب بانکی زیر واریز و رسید آنرا به همراه کد مورد نظر به یکی از آدرس‌های سازمان ارسال نمایند

I.W.A
6932641 Postbank
Holland

شماره‌های فکس

سازمان فدائیان (اقلیت)

۰۰۴۴۸۴۵۲۸۰۱۹۶۷

۰۰۴۴۸۷۰۱۶۸۸۲۷۱

۰۰۴۴۸۷۰۱۳۸۲۵۷۲

پست الکترونیک E-Mail:

info@fedaian-minority.org

نشانی سازمان بر روی اینترنت:

http://www.fedaian-minority.org

Organization Of Fedaian (Minority)

No.385 juli 2002